

عرفان و خانقاه و درویشی

مهدي گزاري

گرایش مردم ایران به عرفان و خانقاه و درویشی دلایلی دارد: دلایلی چون تاریخ و جغرافیا و مذهب و به سزاتر از اینها نوشته های شطح گونه و پر رمز و رازی که به همت شاعران پرداخته شده و دین داران از آن دسته شعرهایی که معنای آنها را در نمی یابند با یک معجزه و خارق عادت یاد می کنند و لذت می برند گفتارهایی که آنها را از دنیای راستین دور کند و به یک دنیای هپروتی ببرد برایشان کشش ویژه ای دارد بنابراین سد جلوگیری خردمندی در توده ی مذهبی کشف شد شاید تاریخ و حکومتها هم افزون بر این علتها باشد ذهن دیندار نوشته های شفاف و آسان را نمی بیند چون هنگامی که نور زیاد باشد چشم کور میشود و نمی بیند. گویا هر سخنی که مفهوم باشد برایشان بی ارزش است. این ویژگی فرهنگی مذهبیان باید در گوشه ی چشمان باشد، **دینداران به امور غیر قابل دسترس مانند جن و پری و حوری بیشتر علاقه نشان میدهند تا فیزیک و پزشکی و ریاضی از این روی است که دکان درویش و صوفی و دعانویس و ملا همیشه پر از مشتری است.**

هر گونه کتاب مقدسی یا وردی و ذکر و اسم اعظمی که دینداران را از حقیقت و دانش دور کند و به دو قوز آباد هدایت کند مورد جانبداری ایشان است. گفتارها و نوشته هایی که غیر قابل اثبات باشد و نه قابل رد کردن باشد ایشان در این اوراد و اذکار وارد خلسه و جذب الهی می شوند مگر با گریه ی بچه کوچکشان که از گرسنگی می گرید از خلسه بیرون آیند و باز سرخورده ی جامعه و فقر خویش گردند امور راستین برای ایشان غیر قابل تحمل است هم چنان که کار کردن به معنای راستین برایشان دشوار است چون اندیشه اشان پاسخ پرسشهای بزرگ فلسفه ی زندگی را بر نمی تابد بیشتر دوست دارند خود را با جملات قصار مولا تخیل کنند یا شاید هم حدیثی قدسی ساختار ذهنشان به گونه ایست که هنگام گذر از جلوی کتابفروشی ها به دنبال نسکهای مذهبی و دینی و عرفانی می گردند و جذب آنها می شوند این گونه خود را شاد نگه میدارند. شادی را با خواندن چنین آثاری به خود تلقین می کنند همین اندازه دانسته شده برای من که ایشان در عرفان و مذهب راه به جایی نبرده اند و برای آرامش خود در اینترنت به دنبال کشاندن دیگران در چاه خویش می باشند تا در آن چاه تنها نباشند.

اگر این دین داران و مذهبیان و صوفیک ها در راه خود به آرامش و رهایی می رسیدند هرگز اینجا پیدایشان نمی شد به زندگی خود می پرداختند و این قدر حرص هم نمی خوردند ولی کار ما کافران دگرگون است. ما برای این به اینجا آمده ایم چون از دست شمشیرهای شما در بیرون نمی توانیم حقیقت کثیف اسلام را آشکار بگوییم. ما اینجا به دنبال نجات یاران ایرانی خویش برخواستیم از هر قوم که خواهد باشد همین اندازه از خوبی دین و عرفان بگوییم که عرفان و خانقاه و دین و مذهب کوچکترین کارایی بر جامعه ی ما نداشته چون زندگی دینداران به روال گذشته ادامه دارد و پای عمل که پیش آید از هر حسینی شمرترند و از هر یزیدی علی تر هستند. آنچه در شمارگان کتابها (نسکها) شگفت است این است که بیشترین تیراژ چاپ و فروش از آن کتابهای مذهبی دینی و عرفانی و متافیزیکی است و دیوانها ی شاعران که کیلویی به فروش می رسد و مردم گمان دارند که می فهمند ولی تنها خیال کرده اند که منظور شاعر را دانسته اند چون هرکسی از ظن خود یار ایشان است.

سطح جرایم و قتلها هم که در کشور بیداد می کند پس روشن است که به کجا چنین شتابان در حرکتیم. پرسش این است که سطح جرایم در کشور مسلمان ایران بیشتر است یا در کشور های کافر همچون اروپا؟ گرایش به عرفان در بین نسل جدید و گرایش به دین در بین نسل قدیم تنها برای یافتن گریزگاهی از خرد ورزی و اندیشه ی خردمندانه است. تا هنگامی که ما در بر آوردن کوچکترین نیازهای نخستین خود مانده ایم و هیچ حق و حقوقی دریافت نمی کنیم دم زدن از عرفان اسلامی لافی بیش نیست. عرفان تنها پس از تأمین اجتماعی و رفاه معنا دارد آن هم نه به معنای عرفانی جزم اندیش و بسته و دگم نه به معنای عرفان متحجر و بنیاد گرا نه عرفان خانقاهی نه عرفان تنوری و تعبدی و نه عرفان محصور و محدود بلکه عرفان به چم آگاهی و بیداری انسان و آگاهی آن آگاهی را گویم که زنجیرهای ذهن شرطی را پاره کند و سخنان پیامبرانی را که تنها عامل شکاف بین انسانها بوده و زمینه را برای **خونریزی بیشتر آدمیان فراهم کرده را رسوا کند و گوشه های ذهن را وا کند و آگاهی بت های ذهنی را می شکند یاد بچه ها گرامی باد که جلوی درب دانشگاه فریاد میزدند**

خمینی بت شکن – بت شده ای خود شکن

این رسیدن به درجاتی از آگاهی است. آنچه آگاهی بخش و نجات آفرین باشد از دگم اندیشی شاید بشود عرفان و دیگر نه دین اسلام در دوران پارینه سنگی و پیش از آن است و بسیار جزمی است در هوده در هر جای ایران که باشی رنگ همان دین و مذهب منطقه را می گیری. پیش شیعیان باشی آنگونه پیش سنی ها باشی گونه ای دیگر هر فرد دین دار به خدای دین خویش و افسانه های آن پناه می برد بنابراین ویژگی همه دین داران این است که خود را قبول ندارند. از پیش خویشتن ایشان را از ایشان گرفته اند این روند از خود بیگانگی همچنان ادامه دارد. در جبر دانستگی های دوران کودکی دوست دارند یک مومن مذهبی باشند. خوب حال با نیازهای خود چه می کنند؟ در این گونه است که دین حکم وسیله ای را پیدا می کند تا دیندار به هدفهای خود برسد.

دین چه وسیله باشد و چه هدف هر دو روشی است برای معنویت مذهبی تا با آن احساس گناه و ترس از آخرت را بپوشانند. تا زمانی که دین و مذهب به عنوان تابو و اتوریته مطرح باشد و نتوان از نسک های مقدس (ورچاوند) انتقاد کرد و چون و چرا در باره ی آنها

بسته باشد ما با دشواریهای بسیار روبه رو هستیم. کاستی را در خود میبینیم. خود را کوچک می‌شماریم. برای درک و فهم خود اعتبار قایل نیستیم. دین اینگونه ما را شرطی و برنامه ریزی کرده است که ناقص هستید و به چوپان نیازمندید حال آن چوپان کیست ممد و علی و عمر و بوبکر و....

بنابر این در برابر خرد تنها وحی را میبینیم و خرد را کنار می‌گذاریم چون وحی منزل سخن مطلق است و چون و چرا ندارد. این هم ریشه ی واپس ماندگی و در جا زدن دین داران از این رو خود را می‌بازیم. هنگامی که وحی را می‌پذیرید یک ایمان ساختگی یا واقعی به آن پیدا می‌کنید بی‌اراده آن را پی‌روی می‌کنید در اسلام دین به چم ملت است و ملت به چم دین و هرکس از دین تصور خود را دارد و از این روی شاخه‌ها و فرقه‌ها و سلك‌ها و مذهب‌ها پدید آمد. البته در اصول با هم شریکند یعنی همه ایشان مرتد را اعدام می‌کنند و کافر را به قتل می‌رسانند ولی هر یک دیگری را به کج روی و بدفهمی و نفهمی متهم می‌کند و گاه جنگ‌های خونین سپاه صحابه و شیعه کشی و طالبانیسم هم به راه می‌افتد. و هر یک از دین‌سنگري می‌سازد برای دفاع (پدافند) در برابر نژاد پرستی و تبعیض و برتری.

پس دین به گونه ی یک هویت و یک سنگر در می‌آید به گونه ای شناسنامه می‌شود خود را با آن می‌شناسند و هم هویت می‌شوند. دین و مذهب است که ایشان را به عنوان یک انسان معرفی می‌کند. سیاستشان عین دیانتشان دیانتشان عین سیاستشان. هویتشان عین دیانتشان دیانتشان عین هویتشان می‌باشد. سرنوشت همواره برای ایشان دین است باید درخت دینشان آبیاری شود با خون کفار. با جنگ با قتال فی سبیل الله برای شخص دین دار و دین یار احساس تنهایی چاره دارد می‌تسیند با خدای خود راز و نیاز می‌کند. از او وسیله ی شفا و راه بیرون رفت از مشکلات را طلب می‌کند اگر هزار بار این کار را بکند و پاسخی دریافت نکند در وجود خدا شك نمی‌کند و در ارحم الراحمین بودن الله شك نمی‌کند به راستی خدا را همچون خود میبیند و از او استمداد می‌کند. نمی‌داند که زندگی به تلاش و کوشش و پژوهش خود او نیازمند است ولی فهمش ناتوان است.

یک ذهن دینی کمتر به ریشه ی امور توجه می‌کند چرا که به او آموخته اند همه چیز الله است. اگر بفهمد که برای درمان بیمار دارو هست به اسباب زمینی دل میبندد و اگر بداند که خوبی را نه برای پاداش اخروی باید انجام دهد نفس خوبی کردن را ارج می‌گذارد.

آنان که اسیر یک ایدئولوژی یا دین هستند اسیر توهم خویشند. تناقضها از دید انتقادی به مذهب و دین و باور آغاز می‌شود.

از تناقضهای دل‌پشتم شکست بر سرم جانا بیا می‌مال دست (مولوی بلخی)

فرد در می‌یابد که تا هنگامی که در دین است نمی‌تواند دین و قرآن را نقد کند ناگزیر باید آن را با دانسته های خود که برگرفته از تجربه های خودش است مانوس کند و هر کجا که پاسخ نداد با ترس و لرز مواجه بشود صرف نظر از اینکه حکومت اگر بفهمد حکم اعدام و ارتداد خود جرم سنگینی است با اسطوره های دینی که در ذهنش نشسته چه کند؟ مگر می‌شود به تازینامه به دید انتقادی نگریست؟ در واقع آن زمانی که او ذهنی پاک و بی‌آلایش داشته یک سری احکام عربی و تازی را به ذهنش تلقین کرده اند و ساحت پاک ذهنش را تخریب کردند حال با این دستورات و تعالیم عربی و استدلالهای متافیزیکی و جن و پری و عقرب چه کند؟ اکنون اینها هستند که در نظام فکری او تصمیم گیرنده اند بنابر این جهان را آنگونه میبیند که دیکتاتورها دیکته کرده اند. دیکتاتور محمدی به شهر ما خوش آمدی!؟

او هوده گیری‌ها را به گونه ی وحی منزل آموخته و فرصت چون و چرا نداشته! حال می‌خواهد چون و چرا کند. غیر ممکن است. چرا جان خود را به خطر بیناندازد بگذار بقیه ی عمر را هم در همین چهار چوب بگذراند. چار چوبهای بی‌خطر دست کم مرتد اعلام نمی‌شود که اعدامش کنند یا بسیجی‌ها با لباس شخصی در گوشه ای ساختگی به قتلش برسانند و سپس صحنه تصادف درست کنند.

او در چارچوب دینی با بهانه و دلیل تراشی همه ی پرسشهای خود را توجیه می‌کند ولی ناگزیر است با صورتک و ماسک زندگی کند.

مسلمانان بارها گفته اند و می‌گویند: اگر تعالیم مقدس قرآن مجید از سوی همگان اجرا شود همه ی مشکلات عالم حل می‌شود همه ی دنیا بهشت می‌شود همه جا مدینه ی فاضله می‌شود ولی اندیشه نمی‌کنند که این آموزه های دینی چرا تا کنون اجرا نشده؟ و اگر شده چرا پاسخ داده نشده؟ چرا همه جا مدینه ی فاضله نشده؟ آیا ۱۴۰۰ سال برای پیاده کردن احکام اسلامی کافی نبود؟ گره کار در کجاست؟

البته ایشان براحتی می‌گویند: مشکل از مسلمانی ما ایرانیان است. اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از ایرانیان است. پس در این صورت بشر هرگز به راه راست صراط مستقیم هدایت نمی‌شود. یا ما مدام در حال آزمون پس دادن هستیم!! هنگامی که از ایشان می‌پرسی پس فلسفه ی پیدایش ادیان دیگر چیست یک پاسخ کلیشه ای دیگر میدهند بعله: خدا خواسته حجت بر مردم تمام شود و بهانه را در روز جزا از مردم بگیرد. خدای مذهبها همچون خودشان یک موجود است یک انسان از جنس نرینه. خدای مسلمانان مردی عقده مند و نیازمند است و محتاج پرستش. در دین و مذهب هر گناهی و تخلفی نسبت به قراردادهای دینی و ارزشهای مذهبی و وجدانی که با آنها شرطی شده اند و در نهادشان جا گرفته روا دارند یک راه فرار و گریز برای خلاصی از عذابش پیدا می‌کنند در پایان نگرانی خود از آخرت را با توبه و استغفار برطرف می‌کنند ولی هرگز در بنیان و ریشه ی کارهای خویش اندیشه و چون و چرا نمی‌کنند.

به اندیشه تناقضهای گناه و توبه ی خویش نمی افتند کار هاشان دارد به گونه ی کژ دار مریض پیش می رود چه مرضی دارند که آرامش خویش را بر هم زنند؟ چرا باید خواب خویش آشفته سازند؟ اگر از ایشان پرسید که راه خلاصی و رهایی از مصیبتهای زندگی چیست؟ می گویند: ما دین و مذهب را درست اجرا نمی کنیم برای همین به این ابتلائات و مصیبتها گرفتار آمدیم! برای هر چیزی بهانه ای و سفسطه ای در حوزه ی علمیه ی قم تدریس شده باید یک دین دار به مرحله ی شک و رزی به دانسته های پیشین از مقدسات و حدیث گرفته تا سنتها و باورها برسد.

هنگامی که یک دین پابرجا می شود پیروان آن دین پس از شکست و ناکامی ایده های دینشان همچنان به دفاع (پدافند) از مکتب و دین خویش می پردازند. گناه را به گردن عوامل دیگر می اندازند. باورشان نمی شود که در اندیشه و ایده و مشرب خود خللی و ایرادی داشته باشند. برای ایشان اینکه گفته شود دینتان راه به جایی نمی برد و به حقیقت امور راه ندارد غیر قابل باور است تا کنون دلیل پیروزی ادیان در کسب مشتری این بوده که مردم را از اندیشیدن باز میداشتند و بارها در احادیث آمده که در آنچه نمیدانید زیاد فکر نکنید که ایمان خویش از دست میدهید. این است که اگر پیامبری با زن پسر خوانده اش ازدواج کند دیگر کسی جسارت اعتراض ندارد چون میدانند که نمی دانند!

چرا دین داران و مذهبیان مسلمان در حکم کشتن دیگران در اندیشه ی خود چون و چرا نمی کنند؟ چون تسلیم حکم الهی هستند قرآن به آنها تلقین و تعلیم داده برده ی حکم و دستور آیات قرآن هستند. خردشان مجاب شده و احساسات خصمانه او نسبت به دیگری یا دگر اندیش تحریک شده و اکنون او به راحتی می کشد

قاتلو فی سبیل الله
یقاتلون من الکفار یلونهم
قاتلو الذین لا یومنون بالله

قتل چنان آسان است در پیشگاه ایشان که گویی پسته ای پوست می کنند یا خیار ی را می خورند. این فرایند در همه ی شاخه های مذهبی نیز دیده می شود به جنگ بین مذاهب و ادیان بنگرید. اینان درست یا نادرست بودن ایده و عقیده خود را با احساسات و عواطف ارزیابی می کنند نه با خرد و آگاهی. اینها همین جا که هستند می مانند و گامی به پیش نمی نهند در سوی روشنفکری نه این سوی روند و نه آن سوی تا شاید حقیقت برایشان روشن شود. همین است که چون لاک پشتی در لاک عقیدتی خود فرو می روند. که البته اسلام زیر این لاکهای محکم همواره حفظ می شود. با لاک عقیدتی از اسلام حفاظت می شود و برایشان این امر یقینی است.

اجازه ی چون و چرا به خود نمی دهند و اگر دستشان برسد دگر اندیشان را به خاطر دگر اندیشی به قتل میرسانند. این جریان رخ داده و من شاهد بودم که چگونه دادگاه این قاتل را تبرئه کرد به متهم گفتند چرا این فرد (دگر اندیش) را کشتی گفت به قرآن و مقدسات توهین کرد. سپس قاضی شاهد خواست. با آوردن دو شاهد قاضی دستور آزادی فرد را صادر کرد. اینها برای کشتن دگر اندیشان آیه دارند ولی دگر اندیشان چه؟ آیا زمان آن نرسیده که دگر اندیشان برای حفظ جان خود کاری کنند؟ آیا نباید قانونی برای دگر اندیش نیز یافت شود؟ تا یکی دو سال پیش اگر شماری مسلمان با ماشین به یک یهودی یا بهایی یا اقلیت دینی دیگر تصادف میکردی و این انسان کشته میشد خون بهایی لازم به پرداخت نبود تنها دو سال است که با اعتراض انجمن اقلیتهای دینی زرتشتی و... قانون دیه را برای غیر مسلمانان گذاشته اند!! بنگرید که تساوت اسلام تا کجاست.

ایدئولوژی دینی و مذهبی سخت رسوخ کننده است. می تواند از یک انسان یک وسیله و ابزار بی چون و چرای در خدمت صاحبان مذهب درست کند. آیات تازیانه از انسانها قاتل هایی سنگ دل و خشن درست می کند. از سویی همین آیات انسان را به اسوره شدن و به بت شدن عارف شدن و بر مسند خانقاه نشستن فرا می خواند. دین و آیات دینی می توانند انسان را از خویش بیگانه کنند. می تواند از او حیوانی دست آموز بسازد. به او قدرت و عظمت خدایی بدهد و تلقین کند که فلانی تو اکنون ولی الهی و از خود بی خبر قدر خود چون نمی دانی چه سود.

بارها دیده ام چگونه پیران خانقاه مغرور از ارتباط با متافیزیک هستند. اینان هیپنوتیزم دین بودند و به خود تلقین می کردند که دیوانه ی عاقلند و از عقل جزوی رسته اند.

دین و مذهب و عرفان و امیدارد تا گاه پیروان آن به دنبال کارهای خارق عادت و معجزه زمان بسیاری از زندگی خویش را تلف کنند. دین پیرو خویش را به دشمنی با دشمنان فرا میخواند همواره اسلام در خطر است. حال چگونه می شود یک فرد دین دار دوست مردم و خیر خواه مردم باشد؟ چگونه انسان بازیچه ی یک دین و اندیشه ی تازی قرار گرفته؟ چگونه عربها با پدران ما و میهن ما بازی کردند؟ چگونه از مردم ما یک رباط ساختند که هر ساله میلیاردها تومان برای دیدن یک خانه ی گلی به عربها پول پردازند؟

ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید
معشوق تو همسایه ی دیوار به دیوار
از بهر خدا گمگشته چرایی چرایی
مولوی بلخ
معشوق همین جاست بیابید بیابید

فرد دین دار و مذهبی چون به غالب ویژه ی دینی خویش فرو رفت در آن قالب با شدت و تعصب میماند. از این لاک دفاع میکند قالبهایی که از گذشته به یادگار مانده. در شگفتی که یک کرم از درون پیله بیرون می آید و پروانه می شود و به جهانهای آزاد پا میگذارد ولی یک دین دار و مذهبی تا پایان عمر خویش در پیله ی دین میماند و جان می دهند.

انسانی که به گونه ی دینی زندگی می کند مهاجم و پرخاشجو طلبکار و بی رحم و سنگ دل است. در این لاک پشته دینی سالها و سده ها خود را تکرار میکند راه حل ها ی خود را در زندگی از فال حافظ و فال قرأت (استخاره) بازخواست می کند. جاه طلبی ایشان به حدی است که گمان می کند از میان این میلیارد ها انسان اوست که راه حقیقت میداند. اوست که به بهشت میرود و تنها سلک اوست که از پل صراط میگذرد و دیگران فرو می افتند. او در یک مدینه ی فاضله ی ذهنی سیر می کند. او همواره در رویا زندگی می کند و نمی تواند و رای قالبهای دینی بباندد پس از زمانی دراز سرخورده می شود دل مرده می شود افسرده می شود و این افسردگی را به گردن دیگران می اندازد. او پریشان حالی خود را از دست مردم آخرالزمان میداند کاش حضرت میتی بیاد همه را سر ببرد.

او طلبکار دیگران میشود در پایان عمر تمام محاسباتش نادرست از کار درآمده و دیگران مسوول این کارند او مظلوم واقع شده چرا که دیگران نمی توانستند بهشت او را بنگرند. انسان مذهبی و دینی گمان می کند که اگر دیگران با او مخالفت می کنند دست اندیشه شان از بلندیهای درایت و فکر او کوتاه است. انسان مجتهد محور است مجتهد و بت محمدی او را آموزش میدهند ابزار دست دین است یک گونه کپی و رونوشت برابر با اصل است. از خویش استقلال رای ندارد و توتی وار از ممد و بت محمدی پیروی و تقلید می کند. همیشه مسوولیت تصمیمهای خود را بر گردن دیگران می گذارد همیشه سخن از بزرگان دین می گوید همیشه حدیث و آیه می گوید همواره پیامبر خویش را به رخ رقبا ی دینی خویش می کشد دیندار به دست آویز آیات و احادیث هر که را خواست تنبیه می کند این دسته از انسانها قومی هستند نظر کرده و ممتاز و برگزیده و اوتاد زمین هستند برخی از این ها هنگامیکه از خواب ۵۰ تا ۶۰ ساله بیدار می شوند دیگر منافع و سود اجازه نمی دهد که از پیله ی اسلام خویش بیرون بیایند این است که در همان قالب میمانند چون کالای خود را بهتر می توانند قالب کنند. یک ویژگی دیگر ایشان هم هویت شدن با دین و شخصیت های دینی است. احکام به گونه ی جزمی و دستور وار در اندیشه ی او کار می کند هر حکمی را که اجرا میکند ندانسته منافع آشکار و پنهان خود را نیز در نظر بگیرد.

گرچه عقلت سوی بالا می برد مرغ تقلیدت به پستی می چرد
مولوی بلخی

از سر عقل دوری از اهل ریا باید نمود از سر دل بهر ایران جان فدا باید نمود
کشور ایران زدست تازی دور باید نمود بر جوانان عرب از آریا باید نمود
برده اسرار را بر آشنا باید نمود در سر صحرائی ایران رو به ما باید نمود

آنچه من دیندار (از هر نوع که باشد - حتی عرفانهای جدید) باید به آن اندیشه کنم این است که آیا بشر بوجود آمده که در خدمت دین باشد؟؟؟ یا دین بوجود آمده که در خدمت بشر باشد؟؟؟

با نگاهی به روانشناسی معرفت خودمان و کشورهای دیگر می بینیم که گویا هزاران سال است که بشر در خدمت دین بوده و هست. و همواره به دنبال ارجعی الی ربک راضیه" مرضیه" ... همواره رضایت خدای دین مطرح بوده!!!

این در حالی است که دین باید درد ورنج من بشر را ساکت کند وقتی دینی توانایی این امر را ندارد آن دین جز استعمار من کاری بر ایم ننموده!!!

اردیبهشت ۱۳۸۴

<http://www.kavehroom.com/>